

زنانه‌ی وجودم و با دنیای لباسها و رنگها و آینه‌ها آشتی می‌داد. در همان دوره بود که خط کشیدنهای معماریم هم دچار وسواسی کمال‌گرایانه شده بود که بر ناتوانی‌هایم می‌تاخت! احساس می‌کردم آنچه نصب می‌شود روی دیوار من هستم نه کارم!

با خود می‌اندیشیدم: حالا که کسی مرا آن‌همه خوب و زیبا دیده چاره‌ای جز عالی بودن ندارم. با خود تکرار می‌کردم:

یک معشوق حق ندارد از هیچ بعدی زیبا نباشد!